**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**کتاب نکاح**

**جلسه45 – 17/ 11/ 1396 آیه 229 سوره بقره /آیات عدّه در قرآن /کتاب العدد**

خلاصه :

استاد گرامی در جلسه قبل عبارات ابن هشام و مرحوم رضی را درباره معنای فاء بررسی کرده، مثال‌هایی برای ترتیب ذکـری از آیات قرآن کریم و کلام عرفی ذکر کردند. ایشان در این جلسه چند قسم از اقسام فاء در آیات قرآن کریم را بیان می‌کنند.

**ترتیب ذکری**

عرض کردیم فاء بر تعقیب ما بعد نسبت به ما قبل آن دلالت می‌کند. گاهی تعقیب خارجی است مثلاً شیئی زماناً یا رتبةً متأخر است مانند جایی که با فاء معلول را به علتش عطف کنیم. به این‌ها ترتیب معنوی می‌گویند. گاهی ترتیب لفظی است. در کلمات ابن هشام و بعضی افراد دیگر که مراجعه کردم چیزی در مورد ترتیب لفظی ذکر نشده است و نکته قابل توجه همان است که در کلمات مرحوم رضی آمده است. ما حصل فرمایش ایشان این است که ترتیب ذکری جایی است که موضع طبیعی ذکر شیئی بعد از شیء دیگر باشد، یعنی در عالم ذکر متناسب این است که اول این و بعد دیگری ذکر شود. ما توضیح دادیم که چگونه تناسب ذکر شیئی بعد از شیء دیگر ایجاد می‌شود به این شکل که گاهی جمله‌ای که ذکر می‌شود، توقع ذکر مطلب دیگری را ایجاد می‌کند و این توقع آوردن فاء را توجیه می‌کند.

الآن می‌خواهم به صورت عام‌تر تعبیر کنم - زیرا در اکثر موارد توقع وجود دارد ولی شاید در همه موارد نتوان بحث توقع را مطرح کرد - و آن این است که جایی که جمله قبل آمادگی ذهنی برای جمله بعد ایجاد می‌کند. آماده سازی ذهنی گاهی به خاطر این است که جمله اول را که می‌گوییم موضوع جمله دوم به ذهن خطور می‌کند و اشخاص انتظار دارند که در مورد موضوع جمله دوم صحبتی شود، ولی به طور کلی قانونش این است که در مواردی که جمله اول نسبت به مفاد جمله دوم - نسبت به موضوع یا کل حکم آن - نوعی آمادگی ذهنی ایجاد کند به طوری که جمله اول مقدمه ذهنی برای جمله دوم باشد، ترتیب ذکری خواهد بود. در ترتیب خارجی گاهی علت برای آن است یا جاهایی که ترتیبش از باب عطف معلول بر علّت است به این شکل است ولی از باب مقدمه چینی برای جمله بعد نیست.

اکثر آیاتی از سوره بقره که در جلسه قبل در موردش صحبت کردیم و آیاتی که این جلسه ادامه

می‌دهیم در تفسیر التحریر و

التنویر ابن عاشور[[1]](#footnote-1) اشاره دارد که برای تفریع است و گاهی می‌گوید لتفریع الاخبار لا لتفریع المعنی.[[2]](#footnote-2) حاشیه شهاب که آن هم معمولاً نکته دارد را نگاه کردم هیچ جایش پیدا نکردم یا خیلی از جاهای کشاف را که متعرض این بحث‌ها می‌شود دیدم ولی اکثر این موارد را متعرّض نشده است. التحریر و التنویر در اکثر موارد اشاره دارد که این فاء چیست و به بعضی موارد هم نپرداخته است و همین بحث ترتیب ذکری یا ترتیب اخبار را دارد یا جایی می‌گوید: الفاء لتفریع الاخبار أی لمجرد الترتیب اللفظی لا لتفریع حصول ما تضمنته الجملة المعطوفة بها علی حصول ما تضمنته ما قبلها.[[3]](#footnote-3) اکثر فاءهایی را که گفتیم از مصادیق ترتیب ذکری است ایشان ترتیب ذکری می‌داند ولی توضیح نداده که ترتیب ذکری و تفریع الاخبار به چه معنا است و در موارد مکرر این عبارت را تکرار کرده است.

گونه‌های مختلفی از تفریع مطلبی بر مطلب قبلی را در آیات قرآن مشاهده می‌کنیم. من آیات نزدیک به آیات ارث را مثال زدم و در سوره نساء شبیه بحث‌هایی که الآن این‌جا مطرح می‌کنم وجود دارد ولی فکر می‌کنم بتوان همه این مصادیق مختلف را داخل در قانون کلی ترتیب ذکری قرار داد.

بحث ما در جایی است که عطف جمله به جمله باشد و ترتیبش ترتیب معنوی نباشد یعنی تعقیب زمانی یا تعقیب معلول بر علت نباشد. مرحوم رضی در ترتیب ذکری فبئس مثوی المتکبرین و فنعم اجر العاملین را ذکر کرده‌اند. ممکن است بگویید وقتی که خداوند متکبرها را در جهنم قرار داده است نتیجه‌اش این است که جایشان خیلی بد است یا وقتی به آن‌ها بهشت می‌دهد نتیجه‌اش این است که پاداش خوبی برایشان می‌آید، چرا این را تفریع خارجی نمی‌گیرید؟ ممکن است این را نتیجه تلقی کنیم ولی اگر بخواهیم نتیجه‌گیری را به نحوی از انحا توجیه کنیم، این نتیجه‌گیری نسبت به خود مفاد نعم و بئس نیست. نعم و بئس انشاء مدح و انشاء ذم است و لازمه‌ای دارد، می‌گویید عجب چیز خوبی است و این انشاء یعنی شیء مطلوبی گیر طرف آمده است. می‌گفت بنده خدایی حج رفته بود، از مکه که برگشته بود دو تخته قالیچه در فرودگاه دیده بود، گفته بود خدا جای حقی نشسته است، این سفر حج

ما خرج داشت. قالی‌ها را برداشته و رفته بود. مقصود او از این‌که خدا جای حقی نشسته این است که این قالی سهم من است. این‌جا مضمون بالملازمه‌ای هم دارد. بعضی وقت‌ها که انشاء می‌کنید لازمه آن انشاء اخباری هم هست. حالا آن اخبارش را نتیجه قهری جمله قبلی تلقی کنید، عیب ندارد. جمله نعم اجر العاملین، فبئس مثوی المتکبرین انشاء است و آن انشاء که متفرع بر قبل نیست. مرحوم رضی می‌فرماید بعد از این‌که شخصی آن جمله را بگوید انتظار می‌رود که مخاطب بگوید به به. این به به نتیجه شنیدن جمله قبلی است. یعنی وقتی مخاطب می‌شنود که خدا برای آنان چه نعمت‌هایی قرار می‌دهد، انشاء تعجّب نتیجه آن اخبار است، نه مخبر عنه.[[4]](#footnote-4)

یکی از اقسام فاء که در آیات قرآنی دیده‌ام این است که حکم ما بعد الغایه را بر حکم مغیّی به غایت عطف کرده است.

**قسم دوم**

قسم دوم عطف حکم تغییر موضوع بر حکم موضوع است.

آیه 191 سوره بقره: ﴿فَإِنْ قَاتَلُوکُمْ فَاقْتُلُوهُمْ کَذَلِکَ جَزَاءُ الْکَافِرِینَ﴾ و آیه بعدی ﴿فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ﴾ اگر با شما جنگ کردند فاقتلوهم، اگر جنگ را تمام کردند فان انتهوا فان الله غفور رحیم. یا آیه بعدی: ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّی لَا تَکُونَ فِتْنَةٌ وَیَکُونَ الدِّینُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَی الظَّالِمِینَ﴾

فرض کنید بگوییم اگر کسی فقیر باشد می‌توان به او زکات داد، پس اگر فقیر نباشد... نمی‌خواهیم عطف مفهوم به جمله مفهوم دار را بگوییم. زمانی می‌گویم ان جاء زید فاکرمه فان لم یجئ فلا یجب اکرامه. این فاء تفریع خارجی است. یعنی چون جمله قبل می‌گوید ان جاء زید فاکرمه فرض این است که در مقام حصر است و می‌گوید وجوب اکرام فقط در صورت آمدن زید است پس اگر زید نیامد وجوب اکرام نیست. این عطف خارجی است نتیجه حصر انتفاء حکم عند الانتفاء است و لازمه حصری است که از جمله قبل استفاده می‌شود.[[5]](#footnote-5) [[6]](#footnote-6)

مثلاً می‌گوییم اگر کسی سید نباشد از زکات بهره‌مند می‌شود، پس اگر سید باشد می‌تواند خمس بگیرد. این «می‌تواند خمس بگیرد» مفهوم جمله قبل نیست. جمله قبل این است که زکات نمی‌تواند بگیرد.

ولی این‌که جمله قبلی می‌گوید زکات نمی‌تواند بگیرد توقعی برای مخاطب ایجاد می‌کند که شخص نمی‌تواند زکات بگیرد، اگر فقیر بود و احتیاج داشت چه کار کند؟ با فاء جمله بعدی را عطف می‌کنند. می‌گوید اگر با شما جنگ کردند چه؟ می‌گوید اگر جنگ کردند شما با آن‌ها جنگ کنید، اگر صلح کرد یعنی کسی که جنگ کرده است وسط کار از بس شما با او جنگیده‌اید دیگر ادامه نداد، شما هم دیگر ادامه ندهید، فان الله غفور رحیم. اگر آن‌ها دست از جنگ برداشتند شما هم بردارید، چون خدا می‌بخشد وقتی خدا بخشید شما هم ادامه ندهید.

این حکم تغییر موضوع را بقائاً بیان می‌کند. اگر موضوعی بقائاً استمرار پیدا نکرد، ممکن است حکمش استمرار پیدا کند. به تعبیر مرحوم آخوند گاهی حدوث عنوان برای حکم بقائی کافی است ولی گاهی حکم حدوثاً و بقائاً تابع موضوع است. بنابراین وقتی حکم تغییر می‌کند این توقع در مخاطب ایجاد می‌شود که آیا حکم هنوز باقی است یا تغییر کرده است، این توقع باعث می‌شود که این‌جا فاء بیاید.

مثال دیگرش آیه 196 است. ﴿وَ أَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَیْسَرَ مِنَ الْهَدْیِ وَ لا تَحْلِقُوا رُؤُسَکُمْ حَتَّی یَبْلُغَ الْهَدْیُ مَحِلَّهُ فَمَنْ کانَ مِنْکُمْ مَریضاً أَوْ بِهِ أَذیً مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْیَةٌ مِنْ صِیامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُکٍ﴾ می‌فرماید ﴿وَ أَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَیْسَرَ مِنَ الْهَدْیِ﴾ در مورد این فان احصرتم بعداً صحبت می‌کنم. در اصطلاح فقهی یک حصر داریم و یک سد. حصر ممنوع شدن انسان از حج به خاطر بیماری است و سد به خاطر دشمن است. این‌جا احصرتم به معنای سد است یعنی اگر دشمن شما را منع کرد و نگذاشت که حج انجام دهید ﴿فَمَا اسْتَیْسَرَ مِنَ الْهَدْیِ﴾ اگر حصر شدید شما با قربانی از احرام خارج می شوید. بعد می‌فرماید ﴿فَإِذا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَی الْحَجِّ﴾ اگر موضوع احصار به موضوع امنیت تبدیل شد بروید حج خود را انجام دهید. ﴿فَإِذا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَی الْحَجِّ فَمَا اسْتَیْسَرَ مِنَ الْهَدْیِ فَمَنْ لَمْ یَجِدْ فَصِیامُ ثَلاثَةِ أَیَّامٍ فِی الْحَجِّ وَ سَبْعَةٍ إِذا رَجَعْتُمْ تِلْکَ عَشَرَةٌ کامِلَةٌ ذلِکَ لِمَنْ لَمْ یَکُنْ أَهْلُهُ حاضِرِی الْمَسْجِدِ الْحَرامِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدیدُ الْعِقابِ﴾[[7]](#footnote-7) حکم جایی را که موضوع تغییر می‌کند بیان کرده است.

پاسخ سؤال: خود جزای شرط هم جمله شرطیه است، یعنی فاذا امنتم فمن تمتع بالعمره الی الحج فما استیسر من الهدی. مرحوم امام ذیل آیه ﴿حَتَّی إِذا بَلَغُوا النِّکاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْداً﴾ اشاره کرده‌اند که جمله شرطیه‌ای که جزایش هم جمله شرطیه باشد غیر عرفی است. حاج آقا می‌فرمودند غیر عرفی

نیست و مواردی را ذکر می‌کردند. من تمام قرآن را از اول تا آخر نگاه کردم و موارد جمله شرطیه‌ای که جزایش هم جمله شرطیه باشد را در حاشیه نکاح حاج آقا فهرست کرده‌ام. حدود سی چهل مورد در قرآن هست و یکی از مواردش همین است.[[8]](#footnote-8) [[9]](#footnote-9)

**قسم سوم**

نوع دیگر جایی است که شخص را مخیّر بین دو حکم می‌کنند و می‌خواهند در مورد هر یک از این دو حکم فروعی را بیان کنند. می‌گویند شما مخیّر هستید این کار یا آن کار را بکنید، پس اگر این کار را کردید نتیجه‌اش این می‌شود و اگر آن کار را کردید نتیجه‌اش آن می‌شود. جایی است که ابتدائاً جمله تخییریه‌ای بیان شده و شما را مخیّر بین دو موضوع می‌کند و بعد حکم دو موضوع تخییری را بیان می کند.[[10]](#footnote-10)

آیه بقره سوره 226 ظاهراً از این قسم است. ﴿ لِلَّذینَ یُؤْلُونَ مِنْ نِسائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ﴾ کسانی که ایلاء می‌کنند چهار ماه فرصت دارند. یعنی در چهار ماه بین رجوع از قسم و طلاق مخیر هستند. ﴿فَإِنْ فاؤُ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحیمٌ﴾[[11]](#footnote-11) ﴿وَ إِنْ عَزَمُوا الطَّلاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمیعٌ عَلیمٌ﴾[[12]](#footnote-12) اگر برگردند خدا گناهی را که انجام داده‌اند یعنی ایلاء کرده‌اند می‌بخشد و غفران و رحمت الهی شامل حالشان می‌شود و اگر عزم طلاق داشتند خدا هم گوش می‌کند، زمانی به حسابشان می‌رسد. شاید فان الله سمیع علیم تهدید باشد که خدا از این کاری که دارند می‌کنند آگاه است و روزی به حسابشان می‌گذارد، گوش می‌کند که این‌ها چه کارهایی دارند انجام می‌دهند. حکم فیء و طلاق را که از اطلاق تخییری تربص اربعة اشهر استفاده می‌شد را بیان می‌کند.

**قسم چهارم**

قسم دیگر این است که گاهی صورتی که در آیه ذکر می‌شود صورت دیگری را تداعی می‌کند. مثلاً دو نفری که همیشه با هم همراه هستند. می‌گویم اگر زید را دیدی به او سلام برسان. تا طرف می‌گوید زید ذهن انسان می‌رود طرف عمرو. می‌گوید اگر عمرو را دیدی پس گردنی بزن. مثلاً حکم ما بعدش ربطی به حکم ما قبل نداشته باشد ولی این موضوع موضوع دیگری را به ذهن اخطار دهد.

آیه 240 سوره بقره را ملاحظه فرمایید. ﴿وَ الَّذینَ یُتَوَفَّوْنَ مِنْکُمْ وَ یَذَرُونَ أَزْواجاً وَصِیَّةً لِأَزْواجِهِمْ مَتاعاً إِلَی الْحَوْلِ غَیْرَ إِخْراجٍ﴾ ابتدا در اسلام مدت عده یک سال بوده است و زنی که شوهرش می‌مرده باید عده نگه می‌داشته است. این عده یک ساله بعد به چهار ماه و ده روز تبدیل شده است. ظاهراً اشاره به عده یک ساله دارد. می‌فرماید کسانی که از دنیا می‌روند و همسرانی دارند، همسرانشان باید یک سال عده نگه دارند و در یک سال هم حق ندارید آن‌ها را از خانه شوهر اخراج کنید. وقتی می‌گوییم حق ندارید اخراج

کنید یعنی به زور حق بیرون بردن آن‌ها را ندارید. از به زور اخراج کردن صورت دیگری به ذهن مخاطب خطور می‌کند که اگر خودش اختیاری رفت فان خرجن چه؟ ﴿فَإِنْ خَرَجْنَ فَلا جُناحَ عَلَیْکُمْ فی‏ ما فَعَلْنَ فی‏ أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ وَ اللَّهُ عَزیزٌ حَکیمٌ﴾[[13]](#footnote-13) اگر خارج شدند و خودشان بخواهند کار خوب کنند، کاری به کارشان نداشته باشید ولی اگر بخواهند کار بد کنند شما مسئولیت دارید که اجازه ندهید. در همه این‌ها صورت قبلی انتظار مطرح شدن صورت دیگری را می‌آورد.

**قسم پنجم**

صورت دیگر این است که می‌گوید عملی را انجام بدهید. انتظار این است که اگر من نتوانستم این کار را انجام دهم چه کنم؟ عطف صورت تعذّر مأمور به به اصل حکم است. ﴿فان احصرتم﴾ در آیه 196 سوره بقره که قبلاً ذکر شد از این نوع است. می‌فرماید حج و عمره تامی انجام بدهید. وقتی شارع می‌فرماید حج و عمره تام انجام دهید، صورت عدم قدرت بر انجام عمل به ذهن خطور می‌کند و می‌فرماید ﴿فان احصرتم فما استیسر من الهدی﴾.

مورد دیگر این است که ﴿فاذا امنتم فمن تمتع بالعمره الی الحج فما استیسر من الهدی﴾. وقتی که ایمنی برقرار شد و از احصار خارج شدید اگر احرام حج تمتع بستید، قربانی به گردن شما واجب می‌شود. اگر قربانی به گردن من واجب شد و نتوانستم آن را انجام دهم چه کار کنم؟ می‌فرماید: ﴿فَمَنْ لَمْ یَجِدْ فَصِیامُ ثَلاثَةِ أَیَّامٍ فِی الْحَجِّ وَ سَبْعَةٍ إِذا رَجَعْتُمْ﴾ کسی که قادر به قربانی نیست وظیفه‌اش تبدیل به صوم می‌شود.

گاهی به شخصی که قادر نیست می‌گوید نماز را بخوان و اگر نتوانستی چیزی به گردنت نیست ولی گاهی می‌گوید نماز را بخوان و اگر نخواندی به فقیر صدقه بده. چون احتمال جعل بدل هست همین احتمال باعث می‌شود که ذهن انسان منتظر بیان حکم صورت عدم قدرت باشد. در این دو مورد هم بدل جعل شده است. می‌فرماید اتموا الحج و العمرة لله باید حج و عمره را به خاطر خدا تمام کنید. حج و عمره کاملی که قربة الی الله است باید تحویل دهید. اگر شروع کردید ولی نشد که به اتمام برسانید فما استیسر من الهدی قربانی بکشید و از احرام بیرون بیایید.

گاهی بدلیتش به اعتبار این است که می‌خواهید با تمام کردن حج و عمره از احرام بیرون بیایید، می‌فرماید اگر نتوانستید با اتمام حج از احرام دربیایید با قربانی کردن از احرام خارج شوید. در مورد دوم بحث خارج شدن از احرام نیست و حکم تکلیفی است. می‌فرماید اگر احرام حج تمتع بستید واجب است قربانی کنید و اگر قربانی نشد روزه بگیرید. خلاصه این‌که صورت عدم قدرت بر انجام عمل را بر جمله اصل عمل عطف می‌کنند، به خاطر این‌که توهم بدلیت هست که آیا واقعاً بدل هست یا نیست و اگر قدرت نداشته باشم تکلیف ساقط می‌شود یا تبدیل به بدل می‌شود. این اقتضا می‌کند که بتوانیم با فاء عطف کنیم. چهار پنج مورد دیگر هم هست که ان شاء الله فردا مطرح می‌کنیم.

**و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین**

محققین گرامی می‌توانند همه روزه دروس استاد (حفظه الله) را در کانال‌های ذیل پیگیری نمایند.

(فقه) https://telegram.me/mjshobeiri

(اصول الفقه) https://telegram.me/mjshobeiri2

محققین گرامی؛ شما می­توانید انتقادات و پیشنهادهای خود نسبت به دروس روزانه را با شماره 09123519358 در میان بگذارید.

1. تفسیر تحریر و التنویر تقریباً معاصر است، نگارش آن حدوداً سی چهل سال طول کشیده است و در ذهنم هست که حدود چهل سال قبل تمام شده است و مقداری قبل از المیزان است. خیلی تفسیر پر نکتهای است. [↑](#footnote-ref-1)
2. التحریر و التنویر، ابن عاشور، ج2، ص119. و قوله: «فمن اضطر» إلخ الفاء فيه لتفريع الإخبار لا لتفريع المعنى، فإن معنى رفع الحرج عن المضطر لا ينشأ عن التحريم، و المضطر هو الذي ألجأته الضرورة أي الحاجة أي اضطر إلى أكل شي‏ء من هذه المحرمات فلا إثم عليه. [↑](#footnote-ref-2)
3. التحریر و التنویر، ابن عاشور، ج2، ص139. الفاء لتفريع الإخبار أي لمجرد الترتيب اللفظي لا لتفريع حصول ما تضمنته الجملة المعطوفة بها على حصول ما تضمنته ما قبلها، و المقصود بيان أن أخذ الولي بالقصاص المستفاد من صور كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصاصُ فِي الْقَتْلى‏ ليس واجبا عليه و لكنه حق له فقط لئلا يتوهم من قوله: كُتِبَ عَلَيْكُمُ أن الأخذ به واجب على ولي القتيل، و التصدي لتفريع ذكر هذا بعد ذكر حق القصاص للإيماء إلى أن الأولى بالناس قبول الصلح استبقاء لأواصر أخوة الإسلام. [↑](#footnote-ref-3)
4. پاسخ سؤال: در فاکرمه نتیجه آن مطلب این است که وجوب شیء بیاید ولی نتیجه خارجی آن که این تعجب نیست. تعجّب معلول اخبار است نه مخبر عنه. خود مخبر عنه که انشاء نمیآورد، اخبار از مخبر عنه این انشاء را به دنبال میآورد. [↑](#footnote-ref-4)
5. پاسخ سؤال: نه خود حصر دال است، یعنی اگر شیئی محصور باشد لازمه محصور بودن این است. [↑](#footnote-ref-5)
6. پاسخ سؤال: اثباتی هم تعبیر کنید اشکال ندارد. آن هم داخل در ترتیب خارجی است، مانند اذا طلعت الشمس فالنّهار مشرقة و اذا کان النهار موجودة فالشمس طالعة، هر دو فاء تفریع هستند، یکی تفریع به نحو برهان ان و دیگری تفریع به نحو بحران لم. ظاهراً هر دو را در مقوله ترتیب معنوی قرار میدهند. [↑](#footnote-ref-6)
7. سوره بقره، آيه 196. ﴿وَ أَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَ لا تَحْلِقُوا رُؤُسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ فَمَنْ كانَ مِنْكُمْ مَريضاً أَوْ بِهِ أَذىً مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ فَإِذا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيامُ ثَلاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَةٍ إِذا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشَرَةٌ كامِلَةٌ ذلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرامِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَديدُ الْعِقابِ﴾ [↑](#footnote-ref-7)
8. پاسخ سؤال: من از ادوات شرط است و به خاطر همین جزایش با فاء آمده است. فاء کاشف از این است که «من» هم من شرطیه است. [↑](#footnote-ref-8)
9. پاسخ سؤال: وجهی ندارد که شرط مقدر گرفته شود. خیلی از اینها هم در التحریر و التنویر برای تعقیب ذکری است. [↑](#footnote-ref-9)
10. پاسخ سؤال: مفصل بر مجمل نیست و حکم دیگری است. فرض کنید میگوید شما مخیر هستید که نماز جمعه بخوانید یا نماز ظهر، اگر نماز جمعه بخوانید پنج هزار تومان به شما پول میدهم و اگر نماز ظهر بخوانید ده هزار تومان پول میدهم. این ربطی به تخییر ندارد. حکم مربوط به آن نیست. زمانی میگوید شما مخیر هستید بین نماز جمعه و نماز ظهر، اگر میخواهید نماز جمعه بخوانید این طوری بخوانید و اگر نماز ظهر میخوانید این طوری بخوانید. مانند اینکه میگوییم الکلمة اسم و فعل و حرف، تعریف اسم این است، تعریف فعل این است و تعریف حرف این است. این عطف مفصل بر مجمل است. بحث این است که میخواهیم حکمی را که اطراف تخییر دارد بعد از اصل حکم به تخییر بیان کنیم. [↑](#footnote-ref-10)
11. سوره بقره، آيه 226. ﴿لِلَّذينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَإِنْ فاؤُ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحيمٌ﴾ [↑](#footnote-ref-11)
12. سوره بقره، آيه 227. ﴿وَ إِنْ عَزَمُوا الطَّلاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَميعٌ عَليمٌ﴾ [↑](#footnote-ref-12)
13. سوره بقره، آيه 240. ﴿وَ الَّذينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَ يَذَرُونَ أَزْواجاً وَصِيَّةً لِأَزْواجِهِمْ مَتاعاً إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْراجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلا جُناحَ عَلَيْكُمْ في‏ ما فَعَلْنَ في‏ أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ وَ اللَّهُ عَزيزٌ حَكيمٌ﴾ [↑](#footnote-ref-13)